

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مسئله راجع به این است در اینجا بود که در مجهول المالکی که حالا در ما نحن فيه جایزه سلطان بود که دیگر خیلی خارج شدیم به طور کلی. در این مجهول المالک اگر کسی ادعا کرد مثلاً ماشینی را سلطان داده به شخصی، شخصی آمد ادعا کرد که این ماشین مال من است. از من مصادره کردند به زور گرفتند. آیا به مجرد ادعا به او بدهد کما قیل؟ یا همین که به اصطلاح توصیف بکند که بگوید مثلاً ماشین فرض کنید مثلاً پیکان مدل فلان، همین مقدار توصیف ظاهری بکند، کافی است به او بدهد کما قیل؟ یا نه، باید کاملاً مقداری شواهد را ارائه بدهد که یک نوع علم عرفی اطمینانی، یعنی ثبوت شرعی بشود، طبق قاعده اولیه هر چیزی باید ثبوت شرعی بشود. اینجا هم باید ثبوت بشود. چون آنها اگر شد تعبد می خواهد.

عرض کردیم همیشه این را در ذهن داشته باشید یک چیزهایی حسب قاعده هست، یک چیزهایی می خواهد از قاعده خارج بشود. تا خواست از قاعده خارج بشود تعبد است. لذا باید ببینیم تعبد ثابت شده یا نه؟ اگر اینجا طبق قاعده عمل بکنیم این است که باید ثبوت شرعی بیاید به اینکه این ماشین مال این شخص است.

آیا به توصیف ظاهری کافی است، این باید تعبد باشد. آیا به مجرد ادعا کافی است، این هم باید تعبد باشد. شارع فرمود هر کسی ادعایی چیزی کرد معارض نداشت به او بدهید عمل بکنید.

اگر این تعبدها ثابت نشد طبق قاعده همان ثبوت شرعی است. این مطلبی را هم که مرحوم استاد در اینجا آوردند در حقیقت توضیحش همین است که من عرض کردم. ایشان می گویند طبق قاعده ثبوت شرعی است. تعبد به توصیف و تعبد به ادعا مجرد صرف ادعا ثابت نیست.

به این مناسبت ما عرض کردیم بحثی هست راجع به روایت طبر که در آنجا دارد که اگر صاحبش آمد، شخصی آمد و لا تتهمه و متهمش نمی کنید به او بدهید. این بحث الان به اینجا کشید به این مناسبت ما از بحث خارج شدیم. اولاً آیا این مطلب در طبر ثابت است که به مجرد عدم اتهام، به او داده بشود و علی تقدیر اینکه در طبر ثابت باشد، این بگوییم در همه جا ثابت است؟ هر وقت شخصی آمد یک مال

مجهولی که شما دارید ادعا کرد که این مال من است، و اتهام، متهم نیست بین شما، پیش شما متهم نیست. شبیه همان اصالة العدالة که می گویند هر مسلمانی به حسب واقع عدل است مگر اینکه فسقی از او ببینید، و الا حکم به عدالتش است.

پس یک بحث این است که آن روایت در مورد طیر است. آیا در مورد خودش ثابت است یا نیست؟ بحث دوم اینکه اگر در مورد خودش ثابت بود، تعدی به ما نحن فیه، ما نحن فیه الان در جوایز سلطان است، طیر نیست. آیا اگر شخصی آمد گفت این ماشینی که شما گرفتید، مال من است و من این شخص را متهم، شواهدی هم نمی گوید لکن من متهمش هم نمی دانم، چون متهم نیست، به مجرد عدم، مثل اصالة العدالة تقریباً. چون اصالة العدالة معنایش این است که اصل اولی در هر مسلمانی این است که عادل باشد. یعنی اسلام مساوی است با عدالت. همین که گفت لا اله الا الله مثلاً و اظهار اسلام کرد، می شود عادل.

س: ایمان

ج: نه دیگر حالا اسلام یا ایمان... حالا آنها که اسلام گفتند اسلام آنها که شیعه گفتند شیعه

س: اسلام که عدالت معنا ندارد

ج: خب آنها که گفتند چرا دیگر. کسی که گفته حالا شما نمی گوید بحث دیگری است.

ما راجع به این روایت طیر عرض کردیم متعرضش بشویم، و صحبت به اینجا رسید که در باب روایت طیر، احادیثی از امام صادق (ع) داریم که در همین کتب معروف ما آمده است. در این احادیثی که از امام صادق سلام الله علیه آمده، تفصیل شده بین این که اگر یملک جناحیه، اگر می تواند پرواز بکند، ظاهراً در مقابل یملک جناحیه، اگر الان من گفتم همین الان مخصوصاً هنوز به پرواز در نیامده، ظاهراً مراد این است که شواهدی باشد که حیوان را نگه بدارد. حالا شاهد معروفش بال هایش بریده باشد مثلاً، بال هایش را کردند که پرواز نکند. در کتاب شرایع قصیص البال، قصیص الجناح، حالا یا قصیص... لکن خب می دانید اختصاص به بریدن بال یا کردند پرواز ندارد. فرض کنید ممکن است در پایش یک چیزی گذاشتند که این درست پرواز نکند. اما حالا خودش را کشانده افتاده در خانه ما. مانع پرواز دارد. این مراد از یملک جناحیه یعنی اینکه مانع پرواز ندارد. راحت پرواز می کند این طرف و آن طرف می رود. اما اگر مانع پرواز داشت، که در آن زمان به طور متعارف مانع پرواز کشیدن بالش بود. بال پرنده را به یک حساب معینی عده ای از بال هایش را می کشند، بعد هم در می آمد. تا این پرواز نکند. یا بریده باشند، حالا فرق نمی کند، با قیچی بریده باشند. با قیچی بریده باشند دیگر در نمی آید.

عرض کنم که آن به این صورت پس این که یملک جناحیه البته می دانید در بعدها ممکن است به همین نحوی که من عرض کردم وسیله ای به پایش بوده، این خودش را کشید، افتاد در پشت بام ما. خب این لا یملک جناحیه، این لا یملک کنایه از این است.

یا الان شاید شنیده باشید بعضی پرنده ها را حالا یا در پایشان یا در گردنشان یا در قسمتی از بدنشان یک دستگاه کوچکی مثل همین کامپیوترها به قول امروزی ما دیجیتال، نصب می کنند که حیوان هر کجا رفته باشد بتوانند پیگیری بکنند کنترلش کنند، یا بیاورند.

علی ای حال مراد این است که یملک جناحیه، این در هر زمانی به شکل آن زمان عوض می شود. اگر شواهدی هست که حیوان در اختیار مالک معینی است، این طبق خب همان مالکش است. اگر شواهد بر این هست که این حیوان یملک جناحیه، هر طرف می خواهد برود، این دیگر شما که گرفتید ملک شما می شود. یک عده از روایات از امام صادق (ع) داریم ما سلام الله علیه در این مسئله که فقط توش همین است. این روایت را خواندیم حالا باز هم تکرارش می کنیم. نمی خوانم فقط اشاره می کنم. یکی از اینها روایتش در تهذیب، کافی و تهذیب است. که از امام صادق (ع) است، از ابن بکیر حالا. یکی دیگرش در کتاب سرائر هست، البته مصدیرتش مشکل است. این هم از زرارہ عن ابی عبدالله است. یکی دیگر هم در کافی و در تهذیب هست، که از اسماعیل بن جابر است.

این روایاتی که الان ما از امام صادق (ع) داریم. باز از امام صادق (ع) یک روایت داریم که فرع دوم هم دارد. که همین که ملک جناحیه اگر مالکش را شناختید، رد بکن. این هم داریم. این روایت روایتی است که در کتاب جامع بزنطی، سرائر نقل کرده از اسحاق بن عمار. که خیلی مصدیرتش مشکل دارد. جامع هم به نظر ما جامع بزنطی نیست. آنکه حالا خیلی رویش فکر کردم، فعلا اجمالا به آن رسیدم و روایتش را دیشب استخراج کردیم و نگاه کردیم، احتمالا یک جامع الاخباری، جامع الاحادیثی، جامعی بوده، یک کسی که رتبه اش هم به بزنطی نمی خورد. به همین رتبه های مثلا فرض کنید کلینی و استاد کلینی، شاگرد کلینی، به این رتبه ها می خورد. مجموعه روایات را جمع کرده از عده ای مصادر. به ذهن من فعلا این طور می آید. به زمان بزنطی نمی خورد.

علی ای حال این جا هم امام صادق (ع) در این روایت واحده داریم از امام صادق (ع). دیگر از امام صادق (ع) نداریم. این مصدرش فعلا ضعیف است. کتاب سرائر.

از امام موسی بن جعفر (ع) در خود کتاب کافی داریم که تهذیب هم نقل کرده است. آنجا هم این تفصیل است. از امام موسی بن جعفر (ع) این تفصیل آمده که اگر ملک جناحیه و لک، و اما اگر صاحبش را شناختید به صاحبش بدهید. این تفصیل از موسی بن جعفر سلام الله علیه رسیده در کتب مشهور ما. چون عرض کردم خوب آن دقت بکنید، این کتب و تألیفات و روایات حالا کتب یا شفاهی اینها

بیشتر در کوفه تولید شده، به قم رسیده است. آن که در قم به دست ما الان رسیده، چون تمام اینها تقریباً از طریق قم به دست ما رسیده، کلینی مرحوم تهذیب که از کلینی گرفته. در قم آن که به دست ما فعلاً رسیده که تا حدی قابل حساب هست و مشهور است، یکی اینکه مطلقاً ملک جناحیه، یکی اینکه نه، اذا عرفت صاحبه فرده الیه؛ این که الان به ما رسیده است.

از امام رضا(ع) در قم باز به ما رسیده است هم توسط کلینی و هم توسط تهذیب، از دو مصدر مختلف. حضرت سه تا فرع فرمودند. اگر ملک جناحیه فهو لک، صاحبش را شناختید رد بکن، و اگر کسی آمد لا تتهمه رده علیه. چون عرض کردم تمام بحث ما الان این کلمه آخر است. صاحبش لا تتهم. این در این کلمه آخر تمام بحث ما روی این کلمه آخری بود که رسیده است.

این الان در روایات امام صادق(ع) کلاً نداریم، موسی بن جعفر(ع) هم که نداریم. این که به ما رسیده الان که از کوفه تولید شده، به قم رسیده، و به دست ما رسیده فعلاً توش منحصر به حضرت رضا سلام الله علیه است. این که شخص را متهم نکنید و به او رد کن، این فعلاً از حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه به ما رسیده است.

این راجع به شرح روایت از زمان امام صادق(ع).

عرض کردیم ما یک متنی هم منسوب به امیر المومنین(ع) داریم. به عنوان روایاتی که منسوب به امیر المومنین(ع) است، البته توسط امام صادق(ع) هم به ما رسیده، این روایاتی است که در عرض کردم چون امیر المومنین(ع) از همان زمان خودشان یا حالا از ایشان نوشتند، یا بعد از ایشان حالا فرض کنید تمام این نسبتها درست باشد، باید عادتاً این کتاب تألیفش سالهای ۳۷ تا ۴۰ هجری باشد. و طبیعتاً اولین کتابی است که ما در دنیای اسلام داریم. در این حد کار اولین کتابی که در دنیای اسلام، حالا بگویید شما ثابت نیست، اشکال دارد، آن بحث دیگری است، من فعلاً وارد بحث‌هایش نمی‌خواهم بشوم؛ چون شدیم دیگر نمی‌خواهم الان متعرض بشوم. لکن اولین کتابی است که ما در دنیای اسلام داریم که محبوب است. کتاب الوضو، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب الحج، ما قبل از این نداریم. ما به صحابه عده‌ای از صحابه نوشتار داریم، یعنی ما یعنی مرادمان اهل سنت و بعضی هم پیش ما. ما داریم لکن آنها محبوب نیستند. آن که محبوب است اولین بار به امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه در کوفه نسبت داده شده است.

حالا این نسبت تا چه حدی صحیح بوده، من توضیحاتش را عرض کردم. اگر من که خودم دارم الان که صحبت می‌کنیم واقعاً این کتاب بعدها پیدا بشود. الان در اختیار ما نیست این کتاب. و عرض کردیم شواهد نشان می‌دهد تقریباً از زمان امام صادق(ع)، زمان امام باقر(ع) هم شاید مهجور نبود. از زمان امام صادق(ع) کتاب مهجور می‌شود. این کتاب القضا و السنن و الاحکام، این کتاب مهجور

می شود و فعلا هم دست ما نیست. لکن مثلاً ما تا قرن چهارم مثل کتاب دعائم الاسلام که ۳۶۱ - ۶۳ وفاتش است، ایشان داشته و در کتاب دعائم هم که می گوید عن علی (ع) احتمالاً از این کتاب باشد. یک کتابی از ایشان تازگی چاپ شده به نام الايضاح، در این ايضاح دو سه تا سند هم دارد. این هم خیلی عجیب است.

دو تا که یقین دارم، شاید سه تا سند دارد. مقایسه ای کردیم ما تمام کتاب ايضاح را تمام مواردی که ایشان، البته خود ايضاح هم کوچک است، رساله مفصل نیست، حالا خیلی زحمت ندارد مقایسه کردنش، آن که ما الان، چون در آنجا سند دارد در کتاب ايضاح سند دارد. آن مقداری که در کتاب ايضاح نگاه کردیم البته سندش چند بار عرض کردیم فنی نیست. نمی دانم چرا. مقید به اصول تحدیث نیست. مثلاً حدیثی فلان، این طوری نیست. حتی از معاصر خودش که در خود مصر هم بود باز هم حدیثی نمی گوید. این را هم نفهمیدیم که چه نکته ای برای صاحب دعائم هست. دنبال سند و دنبال بحث های فنی حدیثی ایشان نبوده است.

ایشان دو سه تا سند دارد. من فکر می کنم به اذن الله تعالی این کتاب پیدا بشود. فکر می کنم پیدا بشود یک تغییرات کلی در برنامه های حدیثی شیعه را درست بکند.

به هر حال این کتاب هست. ما مجموعه کتابهایی که داریم که احتمال می دهیم حالا با کم و زیاد، از این کتاب گرفته باشند، با کم و زیاد. حالا هنوز هم دقیق نمی توانیم مشخص بکنیم. بعد از خود این کتاب اولین کتاب یک مجموعه ای است که حالا به آن مجموع فقهی هم می گویند، مسند زید هم می گویند. این اولین کتاب است؛ چون این را شخصی از اهل واسط از زید از پدرش حضرت سجاد (ع) عن ابیه الامام الحسین (ع) عن علی (ع)

س: این هم مبوب است؟

ج: این هم مبوب است.

این کتاب مسند زید هست. احتمال می دهیم. بعد از مسند زید کتابی است که محمد بن قیس بجلی از امام باقر (ع) نقل کرده است به عنوان قضایا علی... احتمال آن هم باز آن کتاب هم متأسفانه باز یک مقداری مشکلات خاص خودش را دارد. مرحوم محمد بن قیس البته احتمال می دهیم یک جا هم دارد الان، اینها کتاب را عرضه بر امام (ع) کردند. امام (ع) فرمودند بله خوب بد نیست حالا شرایط اجتماعی هم بوده و شواهد نشان می دهد که بعد از قیام زید که در سال ۱۲۱ بوده، چون زیدی ها مصدر علمی درستی نشدند، خود زید حالا اگر مثلاً فضلی داشته ۱۵:۲۵ ظاهراً زیدی های بعد از زید مجبور شدند به همین کتاب برگردند به عنوان کتاب علی. ظاهراً این طور است.

یک مقدار رواج. و شاید این منشأ شد که امام صادق(ع) بفرمایند نه این کتاب در کوفه پخش شده، این ارزش ندارد. توش مشکلات دارد مال امیر المومنین(ع) نیست. احتمالا زمان امام صادق(ع) کتاب طبعاً رمز مذهب شد. مثلاً زیدی‌ها به این عمل می‌کردند. احتمال دارد... چون شواهد ما کم است فعلاً، آن قدر شواهد زیادی، داریم شاهد نه اینکه نداریم، فعلاً وارد بحثش نمی‌شویم.

این دو تا. بعدها هم ما کتاب‌های فراوانی نسبتاً داریم.

س: چه جوری امام باقر(ع) تأیید کردند، امام صادق(ع) رد کردند همین کتاب را؟

ج: خب همین امام باقر(ع) تأیید کردند تقیّاً به قول ما به خاطر اینکه بین عامه بوده است. یک روایت واحده هم داریم در باب طلاق، من اینها را چون مفصل متعرض شدم، امام باقر(ع) مطلبی می‌فرماید، بعد می‌فرماید کیف اقول هذا فی کتاب علی کذا، تعبیر عجیبی است. چطور من این مطلب را بگویم که در کتاب علی هم این طور است. هست الان روایت پیش ما موجود است، در وسائل هم آورده است. اما الان جایش در ذهنم نیست. صفحه‌اش در ذهنم نیست. جلد و صفحه‌اش...

علی ای حال کیف ما کان من فعلاً یک عرضی را بدهم بعد تفصیلش. احتمالا مجموعه‌هایی که بعد آمده که با سند واحد عن علی، احتمالا کم و زیاد به این کتاب متأثر باشند. ما اسم این مجموعه را کراراً گفتیم، گذاشتیم مسانید اهل بیت(ع). از امام صادق(ع) زیاد داریم نسبتاً؛ از امام باقر(ع) نداریم؛ از امام سجاده(ع) هم همین مسند زید است؛ اما امام صادق(ع)... شهرش هم همین کتاب سکونی است.

مثلاً ما الان داریم از اسحاق بن عمار همین نسخه غیاث بن کلوب. این هم عن جعفر عن ابیه عن آبائه. غیر از خط اهل بیت(ع) هم که معاصر است، نوه عمر بن علی بن ابی طالب؛ یکی از فرزندان امیر المومنین(ع) اسمش عمر است که اصطلاحاً به او عمر اترف می‌گویند. در مقابل عمر اشرف. چون دو تا عمر بن علی داریم در نسابه در کتب انساب. یکی عمر فرزند امیر المومنین(ع) است، یکی فرزند حضرت سجاده(ع). عمر فرزند حضرت امیر المومنین(ع) را اترف می‌گویند، عمر فرزند حضرت سجاده(ع) را عمر الاشرف می‌گویند؛ چون آن فقط پدرش به اصطلاح حضرت امیر(ع) شریف بود، این مادرش نه. اما عمر که فرزند حضرت سجاده(ع) است، طرفین شریف هستند؛ لذا به او اشرف می‌گویند. طرفین از اولاد امام و حضرت زهرا(س) و حضرت امیر المومنین(ع).

علی ای حال کیف ما کان ایشان هم دارد. ایشان هم دارد. از موسی بن جعفر(ع) هم داریم. الان بعضی هم چاپ شده مسند امام

کاظم(ع). از حضرت رضا(ع) بیشتر داریم، خیلی داریم شاید شصت هفتاد تا داریم.

احتمالی که ما می‌دهیم همه اینها به یک نحوی متأثر از این کتاب اصلی باشند. احتمال می‌دهیم. یک نحوی حالا مقدار تأثرش فرق می‌کند. احتمال می‌دهیم به هر حال این کتاب در اختیار دعائم بوده دیگر، این را نمی‌شود انکار کرد.

آن وقت در این موضوع ما حدیثی داریم حالا ما مصادری که الان دست ماست می‌گوییم...

س: منشأ احتمالتان چیست؟

ج: دیدیم دیگر مقارنه کردیم، مقابله کردیم، مقارنه متون شده است.

احتمالی را که ما الان، الان منشأ این احتمال یکی روایتی که همین اسحاق بن عمار که یک متنی است عن ابیه عن آبائه ان علی (ع) کان یقول لا بأس بالصید الطیر اذا ملک جناحیه؛ اینجا این متن این است که عن امیر المومنین (ع). چون ما الان مال امام صادق (ع) تا حضرت رضا (ع) را گفتیم. امام صادق (ع) تا حضرت رضا (ع). مانده امیر المومنین (ع). آیا ممکن است کلماتی که امام صادق (ع) فرمودند حاشیه بر آن روایت امیر المومنین (ع) باشد؟ یا رد آن روایت است؟

شهرت فتوایی اصحاب به همین روایت امام صادق (ع) است. خوب دقت می‌کنید؟ چیز عجیبی است. آن متنی که به امیر المومنین (ع) نسبت داده شده اصلاً مشهور هم نیست. یک تکه‌اش هم فقط یک تکه کوچکش را صدوق آورده، بقیه‌اش هم باز مشهور نیست.

آیا واقعا آن متن توسط امام صادق (ع) تبدیل شده؟ یا آن متن یک حاشیه خورده؟ به نظر ما حاشیه بخورد مشکل ندارد. اما یواش یواش آن متن می‌رود از بین. آن متنی که منسوب به امیر المومنین (ع) است از بین می‌رود.

پس یک متنش را الان خواندیم که ملک، این متن با آن متنی که بعدها از امام صادق (ع) نقل شده یکی است، هیچ فرقی نمی‌کند، ملک جناحیه. یک فرض هم بیشتر ندارد. دو تا فرض هم ندارد. همین متن در کتاب کافی و تهذیب از ایشان از سکونی نقل شده است. قال امیر المومنین (ع) ان الطیر اذا ملک جناحیه فهو صید و هو حلال لمن اخذه؛ این صید است، یعنی صید مراد این است که با تیر بزنی کشته بشود حلال است. چون صید داریم و ذباحه؛ ذبح داریم. البته صید در لغت عرب دو معنا دارد؛ یکی شکار کردن حیوان است، یکی هم حیوانی که شانش شکار شدن است. آن را هم صید می‌گویند. چون حیوان یا صید است، اگر ۲۱:۰۳ باید با تیری چیزی زد گرفتش، یا حیوانی است مثل گوسفند، شما گوسفند را با تیر نمی‌توانید بزنید بکشید، گوسفند را باید سر ببرید. ما یک صید داریم و یکی ذبح.

تصادفا لفظ صید به فارسی هم شکار گفته می شود. آن هم دو معنا؛ مثلا رفته به شکار. شکار یعنی معنای مصدری، شکار کردن. و این مثلا گوشت شکار را آورد. گوشت شکاری حیوانی است که صید شده است. ما در فارسی هم لفظ شکار را به دو معنا به کار می بریم. در عربی هم همین طور است. فهو صید؛ یعنی این با تیر زدن حلال می شود. با تیر می توانید بگیرید، یا مثلا با سگی، بازی، حالا محل کلام است بازش.

به هر حال ان الطیر اذا ملک جناحیه فهو صید و هو حلال لمن اخذه؛ این دو متنی که ما الان داریم. فقط فرق این دو متن این است که این متن سکونی را مرحوم کلینی آورده است. تاریخش را هم مفصل گفتیم دیگر تکرار نمی کنیم. کیفیت شهرت این متن. ولکن متن اسحاق بن عمار را شیخ منفردا آورده است.

اصولا آن متن خیلی متن مشهوری نشده، مختصری از آن متن به ما رسیده، ظاهرا بقیه اش هم حذف شده است. این راجع به این دو متن.

یک متن سومی از این روایت به ما رسیده که این متن سوم عرض کردیم در سابق بین اصحاب ما نبود. این متن سوم فعلا در دو مصدر آمده است. که ظاهرا هر دوش هم یکی است. یکی دعائم الاسلام است که این خیلی دیر به ما رسید. اصلا وارد حوزه های ما... چون دعائم الاسلام کتاب رسمی قانونی اسماعیلی ها یا فاطمی های مصر بود. اینها همان اول می گویند الامام المهدی. مهدی به اصطلاح موسس فرقه یعنی مذهب حکومت فاطمی در مصر است. خود ایشان در خود کتاب دعائم آن که من دیدم، دو مرتبه اسم الامام المعز را می برد. سئلت الامام المعز؛ این تصادفا یکی از این روسای رئیس بهره های به اصطلاح علوی پیش من بود، به او گفتم من دو مرتبه مثل او هم مطالعه نکرده بود بیچاره... گفتم من در دو جای دعائم اسم امام معز را دیدم، او نسبت به مهدی می داد. در کتابش که اسم مهدی ندیدم من. اسم الامام المعز هست که امام المعزشان به اصطلاح امام چهارمشان است، اول نیست.

علی ای حال ظاهرا هم احتمال دارد که از همان زمان های اوایل ایشان این کتاب را نوشت، و این کتاب دویست و عرض کردم سابقا شصت و نه سال فاطمی ها در مصر حکومت کردند. شیعیان شش امامی از ۲۹۸ اینها مصر وارد شدند گرفتند تا ۵۶۷ که منقرض شدند، دیگر مصر برگشت به خلافت عباسی. از سال ۵۶۷ برگشت به خلافت عباسی تا ۶۵۶ یعنی حدود ۹۰ سال یک چیزی کمتر که دیگر توسط مغول هلاکو از بین رفت حکومت عباسی. این صد سال اخیر نود سال اخیر را تابع حکومت بغداد شد، برگشت به بغداد.

آن وقت حالا آیا این چه جوری به فکرشان رسیده، من هم نمی دانم. اینها تصویب می کردند که یک کتابی را به عنوان قانون اساسی، قانون در مصر در تفکرات اسماعیلی باشد که هنوز هم که هنوز تا این لحظه ای که من در خدمت شما هستم، همین کتاب محور فقهی آنهاست. ما الان مثلاً چند سال صفویه در ایران بودند، یک کتاب رسمی به عنوان قانون نداشتند، همین آراء فقهاء و کتاب فقهاء. اینها آمدند این کتاب رسمی و قانونی گذاشتند که این محور شد.

تعلیقات شروخی هم من چون کم دیدم، خیلی پخته نیست. حالا خود این هم مرد ملایی است انصافاً باید بگوییم این قاضی نعمان انصافاً اولاً می گویند مالکی بوده، بعد شیعه شده، شیعه فاطمی اسماعیلی. به هر حال مرد انصافاً ملایی است.

س: روایتش مرسل است یا مسند؟

ج: مرسل است اما از این کتاب ایضاً کاملاً واضح است.

این آقایی که من گفتم به من گفت که ایشان

س: یعنی الان روایتی که بند به این کتاب باشد فقط به این کتاب است...

ج: نه این کتاب یک ارزش دیگر هم دارد حالا من تمام مقدمات را گفتم که کمی هم نتیجه بگیریم. ارزشش به این است که کتاب قانون عملی فقه شیعه بوده است. یعنی یک دولتی در آن زمان به اسم دولت شیعی قیام می کند، قانون عملی اش این بوده است. این فقه قشنگی است؛ یعنی اصلاً قانون بوده است.

س: خب بستگی دارد نویسندگان چه کسانی بودند؟

ج: یکی بودند، همان قاضی نعمان مرد ملایی هم هست.

س: یک مشت آدم های با سواد

ج: نه با سواد نوشتند مرد ملایی است

س: از کجا می گویند؟

ج: خب واضح است کتاب را می خوانیم، عقل که داریم که. هم عقل داریم هم علم داریم.

س: این روایات مرسله است دیگر استاد

ج: مرسل نیست. البته این شخص خودش به من گفت که اینها همه سند داشته، امام مهدی به او گفته اسناد را حذف کن. گفته بود خیلی مفصل بوده، حالا مثلاً یک چیزی ده جلد بیست جلد بوده، امام مهدی به او گفت حذف کن. فکر نمی‌کنم احیاناً جزو حرف‌های باطلی است که اسماعیلی‌ها بین خودشان

س: امام مهدی بیکار بوده بگوید مثلاً

ج: امام خودشان نه مهدی (ع) ما. موسس دولت فاطمی‌ها در مصر را می‌گویند مهدی. او ادعایش این بود، اما فکر نمی‌کنم، فکر می‌کنم اشتباه کرده است. از حرف‌های بی اساس است.

اما خوب دقت کنید. به هر حال این کتاب یعنی نکته اساسی اش مثلاً صفویه که آمدند ما یک متن فقهی واحد به عنوان قانون در دولت صفویه باشد که به آن عمل کنند نداریم. حتی در همین خود جمهوری هم خب شما می‌دانید بیشتر فرض کنید به تحریر الوسیله که تحریر قبل از تشکیلات نوشته شده بود. چون متن فقهی فتوایی بود. نه به عنوان یک متنی که نظام کلاً روی آن باشد. این خیلی تفکر عجیبی است. یعنی این تفکر که اینها آمدند حالا فعلاً یک نظامی هم تشکیل دادند، با اینکه من چند بار عرض کردم انصافاً توی فرق شیعه اسماعیلی‌ها از همه‌شان در مسائل میراث ضعیف‌تر هستند. اصلاً ما یک نفر الان در رواتمان نداریم که بگویند اسماعیلی، کان اسماعیلی. یک نفر نداریم نه اینکه حالا چند نفر... فوق العاده در میراث علمی ضعیف هستند، فوق العاده.

آنچه هم که الان در این کتاب است از ما است، از امامیه است اصلاً، از خودشان نیست. حتی از همین کتاب مسائل علی بن جعفر نقل می‌کند. با اینکه خب می‌دانید مسائل علی بن جعفر پیش ما یکی از مصادر ماست دیگر علی بن جعفر عن اخیه موسی، آنها هم که حضرت موسی بن جعفر (ع) را اعتقاد ندارند. لکن آنها این تصور را می‌کردند که این روایات را موسی بن جعفر (ع) عن ابیه الصادق (ع) شنیده است. آنها می‌گفتند سئلت ابی، به این عنوان. و لذا آن را به عنوان روایت امام صادق (ع) آوردند نه به عنوان روایت موسی بن جعفر (ع). در مصادر ما همان کتاب به اسم مسائل علی بن جعفر است. همان کتاب در کتب همین کتابهای خود قاضی نعمان به اسم روایت امام صادق (ع) است. که مرحوم آقای نوری هم خیال کرده اینها از کتاب مسائل علی بن جعفر، چون کتاب ایضاح پیش ایشان نبود، آن وقت ایضاح چاپ نشده بود. ایضاح چاپ شد، در ایضاح دارد، سند هم دارد، عن علی بن جعفر عن اخیه قال سئلت ابیه. آن را چون از امام صادق (ع) می‌دانستند.

یعنی می‌خواهم بگویم تا این مقدار اینها مشکل علمی دارند. اصلاً کلاً، آن وقت با داشتن خیلی عجیب است واقعا من متحیرم؛ با داشتن این مشکل علمی یعنی با نداشتن مصادر و میراث‌های علمی به فکر می‌افتند که یک کتابی را به عنوان نظام اجتماعی قرار بدهند که قانون جامعه باشد. حالا این یک نکته‌اش. نکته مهمش، متنش هم همان طریق تقریباً قمی‌ها ما روایت باشد. این خیلی مهم است. ما الان بخواهیم بسازیم مشکل است. توجه فرمودید؟

یعنی یک متن فقهی که نظام رویش اداره بشود، بالفعل هم ۲۶۹ سال اگر این زمان امام مهدی خودشان نوشته باشد، ۲۶۹، یعنی از اوایل نوشتند. اما در کتاب اسم معز را می‌آورد که چهارمی‌اش است. خودش هم ۳۶۱-۶۳ وفاتش است. فکر نمی‌کنم فکر می‌کنم اشتباه کردند، این مال زمان مهدی‌شان نیست. فکر نمی‌کنم.

به هر حال حالا فرض کنید مثلاً ۲۶۹ سال نه فرض کنید ۲۴۰ سال ۲۳۰ سال. و الی یومنا هذا. امروزه هم در بهره‌ها البته، آفاخانی‌ها که اهلش نیستند. یک طایفه اسماعیلی کتاب می‌خوانند همین کتاب دعائم الاسلام.

آن نکته مهم این کتاب این را من تأکید می‌کنم خیلی عجیب است یک جماعتی که میراث علمی ندارند. دقیقاً میراث‌های ما را گرفتند و یک متن فقهی به عنوان دستور اداره جامعه و حکومتشان می‌نویسند. و این متن فقهی هم بر اساس متون روایات است. این خیلی عجیب است. مثل مقنع شیخ صدوق. خب شما مقنع شیخ صدوق را نمی‌توانید متن نظام اجتماعی رویش درست بکنید. مقنع شیخ صدوق این جوری است. این خیلی هنر می‌خواهد یعنی واقعا این نشان می‌دهد که یک مغز متفکری است. عرض کردم از کجا می‌فهمید، خب می‌فهمیم دیگر این که شاخ و دم ندارد که. امر به این واضحی، بتواند یک متنی را از روایات بیاورد، خودشان هم ندارند، از مذهب ما بگیرند، از امامیه بگیرند، خیلی عجیب است. و یک متن مدونی که به درد نظام اجتماعی بخورد.

حالا در این کتاب دعائم الاسلام، دعائم الاسلام عرض کردم این در اختیار آقایان نبود. این را چند بار عرض کردم علمای ما نبود، خیلی دیر رسید به ما. اما کتاب اشعثیات این در اختیار علمای ما قرار گرفت. با لیت و لعله، شاید قدیم‌ترین تاریخی که ما از کتاب می‌دانیم ۳۱۳ است، توسط تلعبیری. این چون یک نکته لطیفی دارد، چون عبارت ممکن است فهمیده نشود، این کتاب عبارت از کتاب چیز بیاورید محمد بن داود بن سلیمان را بیاورید یکی از آقایان.

محمد بن داود بن سلیمان در کتاب فهرست شیخ، در رجال شیخ معذرت می‌خواهم.

س: این چرا در اختیار علمای ما نبود؟

ج: کدام یکی؟

س: همان کتاب عرض کنم که...

ج: دعائم الاسلام شیعه خب آنها را اسماعیلی می دانستند، خارج می دانستند.

س: با اینکه یک برنامه مدونی ...

ج: هان، خیلی عجیب است. بعدش هم مصر بود، دور بود. مصر هم در آن زمان در حال جنگ با حکومت مرکزی بود. حکومت مرکزی بغداد. چون مصر در مخصوصا مصری ها یعنی اسماعیلی دست به ترور و همین خنجر فدایی؛ دیگر این فدائیان حسن صباح، اصلا آنها کلا کارشان ترور بود دیگر. ترور و اینها معروف بود. شاید یکی از عواملی بود که علمای شیعه هم هی از اینها دوری می کردند.

لذا عرض کردیم ممکن است بعضی از افرادی که در همین طبقات قرن چهارم و پنجم ما متهم به غلو سیاسی هستند، شاید بی ارتباط با همین اسماعیلی ها نبودند. چون به عنوان یک شکل حکومتی شیعه بود. به عنوان شیعه بود. بعید نیست مراد اینها باشند که با این همین به قول امروزی ما تروریست ها و این فدایی ها در رابطه بودند.

علی ای حال من فعلا وارد این بحث و خصوصیاتش به همین مقدار که شدیم زیادی هم شد. این عبارت را از محمد بن داود بن سلیمان، این را مرحوم شیخ طوسی در رجال دارد. من یک توضیحی راجع به این بدهم که بعضی از مسائلی را که ما الان می گوئیم برایتان، چون عبارت من توضیح هم ندهم شاید مفهوم هم نشود.

س: محمد بن داود بن سلیمان ۳۲:۳۰ ابا الحسن روا عنه تلکبری و ذکر

ج: ببینید روا عنه التلکبری؛ یعنی تصریح می کند که ایشان از روایت کرده از این شخص. لکن بعد می گوید و ذکر یعنی تلکبری

س: و ذکر ان اجازه محمد بن محمد بن الاشعث الکوفی وصلت الیه علی ید هذا الرجل

ج: خیلی عجیب است. مرحوم تلکبری به خاطر چون مرحوم تلکبری از نوادر اصحاب ماست به تعبیر شیخ، روا جمیع اصول اصحابنا و مصنفاتهم. این قدر علاقه داشته که آثار شیعه را نقل بکند، طبعا این شخص ظاهرا سنی باشد. توسط این شخص که رفته به مصر، گفته یک اجازه از ابن الاشعث مولف این اشعثیات، برای من به کتاب بگیر. خودش نرفته به مصر. این ۳۱۳ هم هست. ۳۱۳ یعنی ۱۵ سال از حکومت فاطمی های مصر گذشته؛ چون آنها ۲۹۸ بودند. به قول شوخی ما فاز اول انقلابشان بود. خب خیلی ... و این چهل

سال قبل از وفات ابن اشعث است. چهل سال، ۳۸ سال، نمی دانم ۳۵۱ یا ۵۳، خیلی عجیب است. معلوم می شود از همان اوایل این کتاب ابن الاشعث نوشته شده که یکی از مصادر کتاب دعائم الاسلام است.

س: و قال سمعت منه فی هذه السنه من الاشعثیات

ج: این سنه یعنی ۳۱۳

س: من الاشعثیات ما كان اسناده متصل بالنبی و ما كان غیر ذلک لم یرویه عن صاحبه

ج: ببینید چقدر دقیق بودند در آن زمان؟ نمی دانم دقت کردید چه می خواهد بگوید؟ حالا بخوانید بعدش من بگویم

و ما كان عن غیره لم یرویه عن صاحبه و ذکر

س: و ذکر تلعبری ان سماعه هذه الاحادیث المتصلة الاسانید من هذا الرجل و روا

ج: این من خبر سماعه، ان سماعه من هذا الرجل

س: و رواية جميع النسخه بالاجازة عن محمد بن محمد بن الاشعث و قال ليس لی من هذا الرجل اجازة

ج: چقدر نمی دانم ملتفت می شوید چه می خواهد بگوید؟ خیلی عجیب است. چقدر اینها در آن زمان، خب ایشان از بزرگان بغداد ما

هست. تلعبری انصافا شخصیت بزرگی است. این دقت هم سنی اش هم شیعه اش، یعنی این شخص در سال ۳۱۳ کاتب که خب مثل

همین به اصطلاح مأمور دولتی به اصطلاح شیعه هایی که بودند، یا مأمورین ضبط مالیات و مأمورین مالیات که کنترل، ایشان می گوید رفته

مصر دقت می کنید؟ یک اجازه از خود ابن الاشعث گرفته برای تلعبری. خودش هم ظاهرا سنی بوده، کتاب را پیش او خوانده، یعنی کتاب

را پیش محمد بن الاشعث خوانده است. دقت می کنید؟ بعد آمده به بغداد به این تلعبری سال ۳۱۳ اجازه، آن محمد بن محمد بن

الاشعث را هم بیاورید در همین رجالش... به ایشان اجازه داده، خوب دقت می کنید؟ گفته من این اجازه را، ببینید چقدر اینها وسواس

داشتند، من اجازه مولف را برای تو، آوردم. خود من هم از مولف شنیدم، تو هم می خواهی بیا کتاب را بر من بشنو، اما من اجازه نمی دهم.

خیلی عجیب است. این که من گفتم طریقه مشایخی.

ببینید دقت کنید. و انما كان سماعه، بخوانید و انما كان سماعه تا من توضیح نمی دادم برایتان شاید این مطلب چون عبارت را خواندیم

مجبور شدیم کمی خارج شویم

س: و ذکر تلکبری ان سماعه هذه الاحادیث

ج: ان سماعه

س: هذه الاحادیث المتصلة الاسانید

ج: چون دارد ایشان از نوه موسی بن جعفر (ع) تا امیر المومنین (ع)

س: و ان هذا الرجل

ج: سماعش از این است. یعنی می گوید من پیش ایشان سماع کردم، تمام کتاب را از ایشان شنیدم. خود ایشان هم از مولف سماع کرده،

بخوانید

س: و رواية جميع نسخه بالاجازة

ج: اما روایت که من می کنم به اجازه ای است که خود مولف داده است. نه به سماعم از این شخص. حالا چرا؟ بخوانید

س: و قال ليس لمن هذا الرجل اجازة

ج: خودش به من اجازه نداد. خیلی عجیب است. خود این محمد بن داود، خودش به من اجازه نداد. سماع کردم ایشان هم سماعش

از مولف بود، اجازه را هم از مولف برای من آورد.

س: اجازه نده

ج: خب این همین درد ماست دیگر. تمام

س: خب اجازه ندهد

ج: ندهد خب همین مشکل شد دیگر همین که اسانید به هم خورد مال همین است. این فن به هم خورد مال همین است.

س: الان بنده از شما این مطالب را نقل می کنم ولو شما اجازه ندهید،

ج: خب نقل نمی کردند دیگر می گفتند سمعته

این می خواهم دقت را بگویم در دنیای اسلام چقدر دقت می کردند. و این تدریجا بعد از شیخ دیگر این دقت ها حذف شد.

از آن طرف همین کتابی که الان ما داریم به نام اشعثیات چند تا روایت دارد که محمد بن اشعث با سند خودش از رسول الله (ص) نقل می‌کند. ربطی هم به اینها ندارد. به موسی بن جعفر (ع) و اینها ندارد.

طرف ظاهرا احتمالا سنی بوده یا به آنها اعتقاد داشته حالا اگر شیعه هم بوده. ببینید چه می‌گوید مرحوم تلعبکری؛ می‌گوید آن روایاتی که عن رسول الله (ص) بود، به من اجازه داد. می‌خواهید از اولش بخوانید. ما کان اسناد متصل

یک دفعه دیگر از... چقدر اینها ظرافت کار را مراعات کردند. دقت می‌کنید؟ در این روایت الان در کتاب اشعثیات که ما داریم فرض کنید مثلا کلا اگر بیست تا حدیث باشد عن رسول الله (ص). می‌گوید آن راوی گفت اینها را اجازه می‌دهم، اینها را خوانده بود بر مولف. بقیه را که از موسی بن جعفر (ع) است، دیگر حالا یا شبهه داشته یا اعتقاد نداشته به ائمه اهل بیت (ع) یا به گفته اینها مال... بقیه را گفت من شنیدم تو هم پیش من بشنو، اما من اجازه نمی‌دهم. اجازه مولف را برای من نقل کرد. یک احتمال هم دارد که اصلا خودش اجازه نگرفته از محمد بن اشعث. این دقت تلعبکری را دقت می‌کنید؟ چقدر اصحاب ما در یک عده از اصحاب ما مثل ایشان در نقل مطالب این قدر دقیق... مثلا اول روایتش دارد روا عنه تلعبکری، خوب دقت کنید، این روا را بزنید به آنهایی که عن رسول الله (ص) است. اگر عن غیر رسول الله (ص) کتاب باشد روا نیست، سمع لکن لم یروی عنه؛ اینقدر اینها می‌خواهم بگویم احتیاط می‌کردند. این عبارت را گفتم امروز بخوانیم که شما بدانید وضع...

خب طبعا همین طور که ایشان فرمودند الان این حرفها خب می‌خواهد بگوید می‌خواهد نگوید. خب این همانی است که علم را مشکل می‌کند، این همان است که اجازات را خراب می‌کند. این می‌خواهد بگوید چون من اعتقاد به این احادیث نداشتم، با اینکه سماع داشتم و تلعبکری هم برای ایشان سماع داشته. حالا تلعبکری خود مرحوم شیخ محمد بن محمد بن اشعث اینجایش را هم ما نفهمیدیم، حالا ای کاش اینجا را شیخ توضیح می‌داد. این از فهرست شیخ.

س: از فهرست یا

ج: از رجال، محمد بن محمد بن اشعث را بیاورید

س: محمد بن محمد بن اشعث کوفی یکنی ابا علی و مسکنه بمصر فی ثقیفة جواد

ج: جواد هست، جواری هم هست، نمی‌فهمم من، چون بلد نیستم، مصر الان در ذهنم نیست.

س: یروی نسخة عن موسى بن اسماعيل عن موسى بن جعفر عن ابيه اسماعيل بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر قال تلعبكبرى

ج: ببينيد باز قال تلعبكبرى

س: اخذ لی و لوالدی و اخى منه اجازة فى سنة ثلاث عشر و ثلاث...

ج: اگر اخذ لی و لوالدی من در این نسخه‌ای که من دیدم والدی داشت.

س: والدی است

ج: نه لوالدی نبود، شما لوالدی خواندید

س: چرا اخذ لی و لوالدی

ج: اگر این جور چون من جور دیگر خواندم. اینجا هم همین طور است؟ شما هم همین نسخه را دارید؟ لوالدی؟

س: نه مال ما ما اخذ والدی

ج: من به نظرم نسخه‌ای که من دیدم اخذ والدی

فکر هم می‌کنم این نسخه این درست باشد، نسخه آقا عزیز باشد مرحوم آقای طباطبایی باشد. چون این برای من مشکل شد، این

نسخه‌ای که اخذ والدی، چون من عرض می‌کنم چون مصر رفتن در آن زمان مثلا رفتن به یک کشوری که مخالف با بغداد بود، یعنی نظامی که مخالف بود.

احتمال می‌دهم لوالدی درست باشد. آن وقت به این صورت می‌شود: اخذ لی و لوالدی، اخذ نخوانید. شاید اشاره به این باشد که این

شخصی که گفت که اینجا اسمش را برد، این رفته مصر حالا شاید هم سنی بوده، یک اجازه برای من و پدرم و برادرم گرفته است. در سال ۳۰۰.

به هر حال وقت تمام شد. این کتاب من تعجب می‌کنم با اینکه خیلی زود وارد جامعه ما شد، متأسفانه این متن متأسفانه قرار نگرفت.

الان در این کتاب و در دعائم این متن دیگر آمده که با آن متنی که تا حالا گفتیم فرق کرد. کمی صحبت کردیم بقیه‌اش فردا انشاءالله.